

## نقش شخصیت در تاریخ

### با رهیافتی به جایگاه تاریخی امام خمینی (س)

محسن بهشتی سرشت<sup>۱</sup>

تاریخ گرانقدر هنگامی نوشته می‌شود که بینش مورخ از گذشته با بصیرت مسائل حال روشن شده باشد.

[کار ۱۳۷۸: ۶۷]

چکیده: در این مقاله سعی شده است که به نحو اختصار دیدگاه‌های متفکران غرب و از جمله نحله مارکسیسم در مقایسه با دیدگاه متفکران مسلمان در ارتباط با موضوع حساس نقش شخصیت در تاریخ مورد نقد و بررسی قرار گیرد و پس از آن و حتی الامکان رویکرد و رهیافت امام نسبت به مقوله «سیاست» و تحولات اجتماعی، در مقایسه با تئوریهای مطرح شده شناخته گردد.

پرسش اساسی این نوشتار آن است که آیا شخصیتها با «قهرمانان» در تحولات تاریخی نقش اساسی داشته یا شرایط اجتماعی و تاریخی بدون تکیه بر قهرمانان تحولات را رقم می‌زنند؟ یا اینکه هر دو عامل در پیوندی ناگسستنی به ایفای نقش می‌پردازند؟ در این سیانه، با توجه به ظهور انقلابی بزرگ و سرنوشت‌ساز اسلامی در ایران، رهبری بی‌بدیل آن و ویژگیهای خاص تحولات به وجود آمده در عرصه جهانی و داخلی با کدام نظریه یا تئوری قابل منجش می‌باشد؟

کلیدواژه‌گان: امام خمینی، تاریخ، مارکسیسم، متفکران مسلمان، شخصیت.

رخداد انقلاب اسلامی ایران و تحولات شتابان و پیروزی زود هنگام آن چنان جهانیان را شگفت‌زده ساخت که در تحلیل چرایی و چگونگی آن بار دیگر روشنفکران و متفکران حوزه انقلاب‌پژوهی را وادار به تأمل و اندیشه‌ورزی بیشتر نسبت به تئوری «نقش شخصیتها در تحولات

تاریخی نمود. عموم صاحب‌نظران خارجی و داخلی، انقلاب اسلامی ایران را دارای سه رکن و پایه (ایدئولوژی، رهبری و مردم) می‌دانند و در آن به نقش بی‌بدیل رهبری تأکید خاص ورزیده‌اند. میشل فوکو با شگفت‌زدگی خاصی اذعان می‌دارد.

*اتفاق میان مردم و اراده برآمده از آن [در پدیده انقلاب ایران] چیزی فراتر از ائتلاف جریان‌های مختلف و یا سازش سیاسی میان طبقات اجتماعی بر سر منافع مشترک بوده است [فوکو ۱۳۷۹: ۵۶-۵۵].*

بری یر، خبرنگار زن فرانسوی، که در آن ایام در ایران حضور داشت در مصاحبه با فوکو با تأکید بر پذیرش و مقبولیت عمومی امام خمینی به عنوان رهبری این انقلاب عظیم در میان تمامی اقشار، اعم از مذهبی و غیرمذهبی، با شگفتی می‌پرسد که چگونه انقلابی که علی‌الاصول پیام آور پیشرفت و ترقی است، قادر است با اتکای به انگاره‌ها، آرمانها و شعارهای مربوط به چهارده قرن قبل به راه افتد؟ [شجاعی‌زند ۱۳۸۲: ت].

فیلسوفان مسلمان و غیرمسلمان، در دهه‌های اخیر، بحثهای مهمی در خصوص عامل یا عوامل محرک تاریخ بیان کرده و بعضاً بر نقش «قهرمان» یا شخصیت رهبری در تحولات تاریخی تأکید خاص داشته‌اند.

اینکه شخصیت‌های تأثیرگذار بر تحولات، به لحاظ ویژگی‌های خاص شخصیتی مؤثر بوده‌اند یا شرایط مستعد اجتماعی و تاریخی روزگارشان، آنان را به توفیقهایی بزرگی رهنمود ساخته است یا هر دو عامل، از جمله بحثهای بسیار مهمی است که سرفصلهای ارزشمندی را در معرفت‌های جامعه‌شناختی و فلسفه تاریخ به دست داده است. فیلسوفان مسلمان بر اساس معرفت‌های انسان‌شناسی ادیان الهی، به ویژه قرآن مجید، نگاه خاصی را به این مسأله معطوف داشته‌اند.

تکيه گاه اصلی نظریه پردازان مسلمان، آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» [رعد: ۱۱] می‌باشد. بر اساس این آیه شریفه موتور اصلی حرکت اقوام و ملتها، تغییر و دگرگونی اساسی در نفس و باطن انسانهاست. به تعبیر فیلسوف شهید، محمدباقر صدر:

*سازنده حرکت تاریخ، محتوای باطنی انسان یعنی فکر و اراده اوست. ساختمان جامعه در سطح روینا با همه پیوندها، سازمانها، اندیشه‌ها و خصوصیاتش روی زیربنای محتوای باطنی انسان قرار دارد و هرگونه تغییر و تکاملی نسبت به روینای آن، تابع تغییر و تکامل این زیربناست و با تغییر آن، روینای جامعه تغییر می‌کند. بدیهی است هرگاه این بنیاد استوار باشد،*

روبنای جامعه استوار می‌ماند. رابطه بین محتوای باطنی انسان و روبنای اجتماعی و تاریخی جامعه، یک رابطه تابع و متبوع یا علت و معلول است این رابطه همان سنت تاریخی «إِنَّ اللَّهَ لَا يَبْدِلُ مَا يُعْزِمُ حَتَّىٰ يُعْزِمُوا مَا بَأْسُهِمْ» [رعد: ۱۱] می‌باشد [صدر: ۱۹۴].

بنابراین از نظر شهید صدر، اساس حرکت تاریخ، محتوای باطنی و تحول در فکر و اراده انسان است. استاد مطهری، فیلسوف شهید، در اواخر عمر خود، تأملات فراوانی بر این موضوع داشته و نظریات نسبتاً جدیدی ارائه کرده است. وی در دو اثر مهم فلسفه تاریخ و جامعه و تاریخ به صورت مبسوط و موشکافانه‌ای به نقد و بررسی نظریات مختلفی که در خصوص عامل محرک تاریخ تا آن زمان مطرح شده بود پرداخته و در پایان با ارائه دو ایده مهم (یکی نظریه فطرت و دیگری ویژگی و اثرگذاری نوابغ) به تکوین اندیشه فیلسوفان مسلمان در خصوص محرک تاریخ نائل آمده است. نظریاتی که مطهری به آنها اشاره می‌کند، عبارتند از:

- ۱- نظریه نژادی: بر طبق این نظریه عامل پیش‌برنده تاریخ نژادهای خاصی است مثلاً نژاد ژرمن، آریایی‌ها و ... کنت گوبینو طرفدار این نظریه است.
- ۲- نظریه جغرافیایی: اختلاف نژادها معلول اختلاف محیطهاست. در حقیقت این اقلیمهای خاص و منطقه‌های خاص می‌باشند که پیش‌برنده و نوآفرین می‌باشند. متسکیو دانشمند جامعه‌شناس فرانسوی طرفدار این نظریه است.
- ۳- نظریه قهرمانان: تاریخ یعنی تحولات و تطورات تاریخ را، چه از نظر علمی و چه از نظر سیاسی یا اقتصادی یا فنی یا اخلاقی، نوابغ به وجود می‌آورند. افراد استثنایی که از قدرت خارق‌العاده‌ای از نظر عقل یا ذوق یا اراده و ابتکار برخوردارند هرگاه در جامعه‌ای پدید آیند آن جامعه را از نظر علمی و فنی یا از نظر اخلاقی یا از نظر سیاسی یا از نظر نظامی جلو می‌برند. کارلایل فیلسوف معروف انگلیسی که کتاب معروف قهرمانان را نوشت و از رسول اکرم آغاز کرد چنین نظریه‌ای دارد. وی می‌گوید تاریخ هر قوم جلوه‌گاه شخصیت و نبوغ یک یا چند قهرمان است. مثلاً تاریخ اسلام جلوه‌گاه شخصیت رسول اکرم (ص) و تاریخ فرانسه ناپلئون و ۶۰ ساله اخیر شوروی لنین.

۴- نظریه اقتصادی: محرک تاریخ، اقتصاد است. تمام شؤون اجتماعی و تاریخی هر قوم و ملت - اعم از شؤون فرهنگی و مذهبی و سیاسی و نظامی

و اجتماعی - جلوه گاه شیوه تولیدی و روابط تولیدی آن جامعه است. نوابغ جزء مظاهر نیازهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه نیستند و آن نیازها به نوبه خود معلول دگرگونی ابزار تولید است.

۵۰ نظریه الهی: طبق این نظریه آنچه در زمین پدید می آید، امر آسمانی است که طبق حکمت بالغه به زمین فرود آمده است. تحولات و تطورات تاریخ جلوه گاه مشیت حکیمانه و حکمت بالغه الهی است. پس آنچه تاریخ را جلو می برد و دگرگون می سازد، اراده خداوند است [مطهری ۱۳۷۵: ۲۳۸-۴۴].

مطهری طی بحث کلی، عموم این نظریات را رد کرده و آنها را برای حل پرسش اصلی که محرک تاریخ چیست، سودمند نمی بیند. وی در میان این نظریات به دو نظریه «قهرمانان» و «اقتصاد» اهمیت و توضیح بیشتری داده و نهایتاً نظریه جدیدی تحت عنوان «فطرت» ارائه کرده است.

خلاصه نظریه فطرت این است که استعداد حفظ و نگهداری تجارب، به علاوه استعداد نقل و انتقال تجارب به یکدیگر، به علاوه استعداد ابداع و میل ذاتی به خلاقیت و ابداع، نیرویی است که انسان را همواره به جلو می راند. در حیوانات نه استعداد حفظ تجارب وجود دارد، نه استعداد نقل و انتقال مکسبات و نه استعداد خلق و ابتکار که خاصیت قوه عاقله است و نه میل شدید به نوآوری. به همین دلیل است که حیوان در جا می زند و انسان پیش می رود [مطهری ۱۳۷۵: ۲۴۹].

بنابر نظریه فطرت، انسان موجود مادی صرف نیست، بلکه مخلوقی است که از جانب خداوند در او ظرفیتها و استعدادهایی فی ذاته تعبیه شده است و همین استعدادهای بالقوه در شرایط مساعد اجتماعی بالفعل گردیده و از امتزاج آن با اراده انسانی تحولات و تطورات تاریخی ایجاد می گردد. استاد مطهری به دنبال این بحث پرسش اساسی «آیا تاریخ شخصیت می سازد و یا شخصیتها تاریخ می سازند» را مطرح ساخته است. مطهری برای شفاف ساختن این بحث، موضوع نوابغ و ویژگیهای آنان را پیش کشیده است:

... معنی نابغه این است: آن کسی که از یک هوش و یک اراده خارق العاده ای برخوردار است که در اثر این هوش و اراده خارق العاده خود بهتر از دیگران طبیعت تاریخ را شناخته و توانسته است نیروهای تاریخی را به خدمت بگیرد، یعنی در جهت آن آگاهی صحیح و شناختی که داشته توانسته است نیروهای تاریخ را استخدام کند و به حرکت درآورد. مثلاً

حضرت رسول (ص) ظهور می‌کند قطع نظر از مسأله وحی او نایبه است. یعنی بهتر از هر کس دیگری زمان و جامعه خودش را می‌شناسد و می‌داند راهی که باید از آن راه مردم را نجات دهد چه راهی است. چیزی را او می‌فهمد که دیگران نمی‌فهمند. از بیک هوش بیشتر و از بیک اراده و تصمیمی برخوردار است. به علاوه یک سلسله صفات دیگر: آنک لعلى خلق عظیم. یک سلسله خصصتها گذشت، ایثار، فداکاری، تقوا، پاکی، مجموع اینها که در بیک فرد جمع شود می‌تواند ناگهان نیروهای نهفته تاریخ را که یا خفته‌اند و یا اگر حرکتی دارند در جهت ضد تکامل تاریخ است، بیدار کند. این معنایش این نیست که کار او بر ضد احتیاجات بوده، حتماً بر فوق احتیاجات بوده است. اگر بر ضد احتیاجات باشد اصلاً او نایبه نیست و اصولاً نبوغ این است که احتیاجات را خوب تشخیص می‌دهد. حال اگر چنین بگوییم آیا در این شک است که نوابغ نسبت به دیگران نقش بیشتری در ساختن تاریخ دارند؟ شک ندارد و جای بحث هم نیست [مطهری ۱۳۷۸: ۵۰-۴۹].

بر طبق نظریه استاد مطهری، نوابغ در حوزه مسائل اجتماعی مأمور به کشف هستند و نه اختراع. به ویژه انبیای عظام، هوشمندانه بر اساس شناختی که از جهان و نیازهای فطری انسان دارند، راهها را کشف نموده و بشریت را به آن می‌خوانند. صرف نظر از نظریه اقتصادی، نظریه نوابغ با سایر نظریات عرضه شده منافات ندارد. در نظریه اقتصادی، اساساً برای فطرت و وجدان بشری اصلاتی قائل نشده‌اند و وجدان را زائیده شرایط اقتصادی می‌دانند.

فیلسوفان مسلمان دیگری، عوامل محرک تاریخ را به دو عامل «رهبر» و «ماده» تاریخ تقسیم نموده‌اند. «ماده» کلیه شرایط تاریخی خواسته و نیازها و واقعیهایی را که بشریت با آنان دست به گریبان است تعیین می‌کند و «رهبری» شخصیتی است که به هر میزان با واقعیهای اجتماعی آشناتر باشد تأثیر گذاری بیشتری در تحولات تاریخی خواهد داشت:

کیفیت و عمق تأثیر شخصیت‌های رهبر در تاریخ، بستگی به برخورداری آنها از واقعیت دارد. اگر بخواهیم مطابق اصل تأثیر متقابل سقوط و اعتلا را به گروه‌های معمولی افراد بشری مستند سازیم بایستی این نکته را بپذیریم که خواسته‌ها و نرفتهای گروه‌های معمولی جزء «عامل ماده تاریخ» می‌باشد نه «عامل رهبر» زیرا شخصیت‌های رهبر هستند که این خواسته‌ها و نرفتهای

محدود و نسبی را در شکل اصول مطلق در آورده و مطابق آن اصول،

تاریخی را خواهند ساخت [جعفری: ۵۲۴].

از سوی دیگر، فیلسوفان ماتریالیست و کسانی که گرایش به مکتب مارکسیسم داشته‌اند تلاش فراوانی در جهت فهم تحولات تاریخی و کشف عوامل مؤثر در فرآیند این تحولات از خود نشان داده‌اند. از آنجا که مارکسیستها در تبیین حوادث تاریخی و تغییرات اجتماعی به نوعی جبرگرایی و اصطلاحاً دترمینیسم تاریخ معتقد بودند. آنان معتقدند که چرخه تحولات تاریخی لزوماً از دوره‌های خاصی عبور خواهد کرد و پس از عبور از دوره‌های اشتراکی اولیه، برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری، در نهایت تاریخ جام پیروزی را در دوره سوسیالیسم و با پیروزی طبقه کارگر به سر خواهد کشید! از این رو برای رهبر یا قهرمان یا نخبه نقش کلیدی قائل نبوده و جریان حرکت تاریخ را فراتر از اراده رهبری تعریف می‌نمودند. این نوع نگاه بعدها از جانب سوسیالیستهای منطقی و علم‌گرا سخت مورد انتقاد قرار گرفت و موجب شد فیلسوفانی همچون پلخانف با نگاه بینش جدیدی به حل این مسأله مهم تاریخ پردازند.

خلیل ملکی، از روشنفکران بریده از حزب توده در دهه ۳۰ ش.، در مقدمه ترجمه خود از کتاب نقش شخصیت دو تاویخ اثر پلخانف می‌نویسد:

پلخانف در این رساله ماسک بعضی از خدمتگزاران سرمایه‌داری را که در لباس مارکسیستی می‌خواهند مبارزات سیاسی طبقه کارگر را متوقف سازند برمی‌دارد. آنها می‌گفتند چون قوانین تحولات اجتماعی حتمی است، احتیاجی به فعالیت سیاسی و حزبی طبقه کارگر نیست و در هر حال این تحولات به وجود خواهد آمد... پلخانف نشان داد که جریان تاریخ تابع قوانین و نظم مخصوصی است ولی این جریان به دست «انسانها» به وجود می‌آید [پلخانف بی تا: ۹].

در اینجا آشکارا ملاحظه می‌شود که سوسیالیستها در مقابل انتقادات شکننده متفکرانی که از آنها نقش انسان را در تحولات تاریخی پرشش می‌نمودند تسلیم شده و به نقش اساسی انسان معترف گردیده‌اند.

از نظر پلخانف و طرفداران فکری او، پیدایش حوادث و رویدادهای بزرگ تاریخ، معلول دو عامل می‌باشد: ۱) شرایط اجتماعی وقوع رویداد؛ ۲) نقش انسان یا رهبری در تحقق رویداد. وی در توضیح این دو عامل می‌نویسد:

شخصیت با نیروی سجاایای مخصوص خودش می‌تواند در سرنوشت اجتماع تأثیر نماید. در عین حال این تأثیر می‌تواند زیاد هم باشد ولی امکان یک همچو تأثیر و حدود آن به وسیله تشکیلات اجتماعی و مناسبات متقابل نیروهای اجتماعی تعیین می‌گردد [پلخانف بی تا: ۴۸].

پلخانف، از یکسو معتقد به نقش بارز شخصیت در تحولات تاریخی است و از سوی دیگر این تأثیرگذاری را منوط به شرایط و ساختمان آن اجتماع و مناسبات اجتماعی با سایر جوامع می‌داند [بی تا: ۵۲]. او می‌خواهد بگوید شخصیتها با همه توانمندی و ذکاوت سیاسی و اجتماعی خود، تنها در شرایط و موقعیتهای خاص اجتماعی امکان رهبری و هدایت جنبشهای اجتماعی را دارند و آنگاه در صورت فقدان شرایط مناسب (که البته قهراً و جبراً ایجاد خواهد شد) امکان راهبری را پیدا نخواهند کرد. وی در جای دیگر به صورت واضح تری نظریه خود را چنین نگاشته است:

شخصیتهای متفقد به مناسبت مختصات هوش و ذکاوت و سجاایای خودشان سگه خاص وقایع و بعضی از نتایج آن را تغییر می‌دهند، ولی جهت کلی و عمومی آن را نمی‌توانند تغییر دهند زیرا این جهت کلی به وسیله نیروهای دیگری تعیین می‌گردد [پلخانف: ۵۷].

اگرچه اغلب اندیشمندان ماتریالیسم از درک انسان و ماهیت انسان عاجزند و انسان را موجودی مادی تعریف می‌کنند که نمی‌تواند هیچ خاصیت و اثر فی ذاته و بالقوه‌ای از خود بروز دهد، اما پلخانف چند گام بر آنان پیشی می‌گیرد و ماهیت انسان را در قالب هوش و استعداد ذاتی تعریف نموده و به آن اعتراف می‌کند. با اعتقاد به این نظریه بنیادین که پاسخی است به ندای باطنی و موضوع فطرت انسانی، پلخانف برای نقش شخصیت و قهرمان در تاریخ وجه مستقل و مهمی قائل است و در جمع‌بندی نهایی خود را به نظریات متفکران مسلمان نزدیک می‌سازد:

کارل لایبل در تالیف مشهور خود درباره قهرمانان، مردان بزرگ را «شروع‌کننده و یا مبتکر می‌نامد. این اسم گذاری خیلی به مورد و به موقع است. یک مرد بزرگی در حقیقت شروع‌کننده و یا مبتکر است. زیرا او دورتر را می‌بیند و قویتر از دیگران می‌خواهد یا اراده می‌کند. او وظایف تاریخی را که جریان گذشته تکامل فکری اجتماعی در دستور روز قرار داده است، بهتر حل می‌نماید. او احتیاجات اجتماعی نوین را که تکامل مناسبات اجتماعی تولید نموده‌اند تعیین می‌نماید. او ابتکار صورت‌پذیر

ساختن و رفع این احتیاجات را به دست می‌گیرد. او قهرمان است ولی قهرمان نه به این معنی که جریان طبیعی قضا یا را می‌تواند تغییر دهد، بلکه به این معنی که فعالیت او تجسم و یا تعبیر و تفسیر آزادانه و دانسته و فهمیده جریان طبیعی ضروری و غیر ذی‌شعور است. نیروی کامل و اهمیت تمام او در همین است و این یک اهمیت فوق‌العاده و یک نیروی بی‌مانند بزرگی است [پلخانف بی تا: ۷۱].

در عبارات فوق، نویسنده به هوشیاری و توانمندی ذاتی و «نیروی بی‌مانند» قهرمان و رهبر حرکت‌های تاریخی اذعان دارد، اما از آنجا که هنوز وابسته به اندیشه‌های ماتریالیستی است برای جریاناتی که در بطن جامعه می‌گذرد و اساساً روح جمعی جامعه را تشکیل می‌دهد، هیچگونه اصالت و شعوری قائل نیست و صریحاً آن را «جریان طبیعی، ضروری و غیر ذی‌شعور» می‌نامد. در حالی که متفکران مسلمان به استناد آیات کریمه قرآن برای جامعه، روح مستقل و حیات حقیقی قائل هستند:

قرآن برای «امت‌ها» (جامعه‌ها) سرنوشت مشترک، نامه عمل مشترک، فهم و شعور، عمل، طاعت و عصیان قائل است بدیهی است که «امت» اگر وجود عینی نداشته باشد، سرنوشت و فهم و شعور و طاعت و عصیان معنی ندارد. اینها دلیل است که قرآن به نوعی حیات قائل است که حیات جمعی و اجتماعی است. حیات جمعی صرفاً یک تشبیه و تمثیل نیست. یک حقیقت است. همچنانکه مرگ جمعی نیز یک حقیقت است. در سوره اعراف آیه ۳۴ می‌فرماید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» هر امتی (هر جامعه‌ای) مدتی و پایانی دارد (مرگی دارد). پس آنگاه که پایان کارشان فرا رسد ساعتی عقب‌تر یا جلوتر نمی‌افتند [مطهری ۱۳۷۵: ۳۰].

بدیهی است اگر جامعه را دارای هویت و روح مستقل بدانیم و برای آن آنچنان که قرآن بازگو کرده است مرگ و حیات و اجل قائل شویم، آنگاه باید بپذیریم که جامعه هم در شمول قوانین و سنت‌هایی قرار می‌گیرد که حرکت‌های آن را تنظیم می‌کند و تداوم می‌بخشد. در میان متفکران مسلمان اولین فردی که از سنن و قوانین حاکم بر جامعه سخن راند ابن خلدون، دانشمند



قرن ۹ هجری، است که در مقدمه مفصل تاریخ خود به آن پرداخته است در مغرب زمین نیز منتسکیو، دانشمند فرانسوی، تلاش کرد تاریخ را معقول سازد [مطهری ۱۳۷۵: ۳۶].

خلاصه اینکه، در بینش اسلامی هم فرد که خداوند او را توانمند ساخته، اصالت دارد و می‌تواند مختارانه در برابر سنتها و حرکتها از خود مواضع مستقل نشان دهد و هم جامعه از خود هویت و وجود مستقل و حقیقی دارد. در یک تحلیل و نگرش نهایی خداوند قوانین و سنتهایی را بر جوامع (امت‌ها) حاکم گردانیده است که گریزی از آنها نیست. در عین حال انسان را هم در برابر اعمال و وظایف اجتماعی و تاریخی مسئول قرار داده و از او پاسخ رفتار و اعمالش را می‌طلبد.<sup>۱</sup>

اینک با این پرسش جدی روبرو هستیم که امام خمینی، رهبر بی‌بدیل انقلاب اسلامی ایران، با تکیه بر کدام یک از نظریات تحولات تاریخی، یکی از بزرگترین انقلابات جهان را تدارک دید و به ثمر نشان داد؟ انقلابی که پس از ۳۰ سال همچنان موتور محرک آن روشن است و امواج آن فراسوی مرزهای جغرافیایی و ملی، سرزمینهای دور دست را درمی‌نوردد و انسانهای تشنه حق و عدالت را به خود می‌طلبد. پرسشهای فراوان دیگری نیز وجود دارد. برای مثال، آیا وقوع انقلاب اسلامی امری مقدر بوده است و بدون تکیه بر رهبری امام فرجام پیروزمند آن قابلیت تحقق داشت؟ اگر چنین است چرا رهبران قبلی جنبشها و جریانات سیاسی ایران به چنین توفیقی دست نیازیدند؟ همچنین، آیا - آنگونه که در نظریه پلخانف مشاهده کردیم - بستر و شرایط تاریخی ایران در دو دهه ۴۰ و ۵۰ و شرایط بین‌المللی آمادگی کامل برای انفجار اجتماعی را داشته است و صرفاً نیاز به یک رهبر هوشمند و توانمند بوده است؟ یا علاوه بر اینها آیا بایستی بر پیوند مذهبی و فطری مردم ایران با آمل و آرزوهای مشترک تأکید کرد که گرانگه و مرکز این پیوند در وجود شخصیتی بود که نیازها و احتیاجات فطری و مادی و تاریخی آنها را لمس می‌کرد، کسی که شخصیتی ذی وجوه داشت - که از یک سو ریشه در آسمان و ادیان الهی و فطرت خداجو و حق‌طلب انسان ایرانی داشت و از سوی دیگر به نیازها و مقتضیات زمان خود آگاه بود و به معنای کامل بر تحولات اجتماعی و تغییرات زیرین جامعه اشراف داشت - و رهبری یکی از عظیم‌ترین حرکت‌های اجتماعی و انقلابی را با موفقیت به انجام رسانید؟

۱. برای استفاده بیشتر از این بحث رجوع کنید به: [مطهری ۱۳۷۵].

به نظر می‌رسد برای پاسخ به این سؤالات و تبیین موضوع بایستی از جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی امام خمینی سود جست و به سهم خود نسبت به شناخت دستگاه فکری و جهان‌بینی ایشان اقدام کرد.

در تبیین دستگاه فکری امام خمینی، مقدم بر هر مطلبی، بایستی بر منابع معرفت‌شناسانه (شناخت) ایشان واقف گردید. امام خمینی به چهار منبع شناخت قائل است: عقل، حس (تجربه)، قلب (شهود) و وحی. ایشان معتقد است برای رسیدن به کمال و شناخت کامل حقیقت بایستی از این چهار مرحله عبور کرد. البته از نظر امام خمینی در میان منابع چهارگانه، شاخص و محور اصلی کلام وحی و معرفت وحیانی است و سه منبع دیگر به میزانی که با منبع وحی قرب پیدا کنند، حجت خواهند بود:

فلاسفه، مثلاً یک زبان خاص به خودشان دارند... زبان عرفا هم خاص به خودشان است... فقها هم اصطلاحات خاص به خودشان دارند... باید ببینیم... کدام زبانشان نزدیکتر به زبان اهل عصمت است. و کدام زبانشان نزدیکتر به زبان وحی است [امام خمینی ۱۳۸۱: ۱۷۴].

بنابراین منابع معرفتی امام خمینی هم در قالب وحی‌گرایی و هم در قالب عقل‌گرایی با تکیه بر برهان و استدلال قابل بررسی و تأمل می‌باشد. افزون بر آن اشراق‌گرایی یا شناخت عرفانی جزیه دیگری از دستگاه معرفت‌شناسی امام را تشکیل می‌دهد.

در بیانات و نظریات امام، مکرر بر تجارب تاریخی حوزه اسلام و ایران اشاره و تأکید شده است و استفاده از این تجارب به مثابه ابزاری معرفت‌شناسانه در جهت اخذ عبرت و بیداری امتها مدنظر بوده است. پیش از همه اینها، تجهیز خود به ابزار و منابع عرفانی و خلق آثار عرفانی سترگی همچون شرح دعای سحر یا آداب الصلوة و یا شرح اربعین حدیث و ... جملگی از سیوررت امام در منابع چهارگانه شناخت حکایت دارد.

محور اصلی هستی‌شناسی امام خمینی و ریشه اصلی همه اعتقادات وی در ابعاد مختلف معرفت‌شناسی، اصل توحید است. ایشان حتی در حوزه اندیشه سیاسی هم بناز بر این اصل تکیه دارد:

اعتقادات من و همه مسلمین همان مسائلی است که در قرآن کریم آمده است و یا پیامبر اسلام (ص) و پیشوایان بحق بعد از آن حضرت بیان فرموده‌اند

که ریشه و اصل همه آن عقاید - که مهم‌ترین و باارزش‌ترین اعتقادات ماست - اصل توحید است [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۵: ۳۸۷].

در نظر امام خمینی مخلوقات آیات خالقند و هیچ جدایی زمانی بین خالق و مخلوق و قدیم و حادث وجود ندارد. مخلوقات و هستی در محضر خداوند و جلوه ذات او هستند:

همه عالم اسم الله‌اند؛ تمام عالم، چون اسم نشانه است؛ همه موجوداتی که در عالم هستند نشانه ذات مقدس حق تعالی هستند [امام خمینی ۱۳۸۱: ۹۶-۹۵].

برداستی که امام از خالق و هستی دارد تفسیر کامل این آیه قرآن است: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» [بقره: ۱۵۶]. بر اساس نگرش توحیدی امام، انسان مختار و آزاد است و سلطه پذیر نمی‌باشد: ... این اصل به ما می‌آموزد که انسان تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۵: ۳۸۷].

در جهان‌بینی امام خمینی، اعتقاد به اصل وحدت در همه جا موج می‌زند. وی در عین اعتقاد به کثرت در عالم ماده به حقیقت واحد اعتقاد دارد و سیر سه‌گانه دین، حکمت و عرفان را منتهی به یک هدف واحد می‌داند که آن حقیقت واحد خداست. بر همین اساس وی پیروزی انقلاب اسلامی ایران را نتیجه وحدت غیب و شهود می‌داند «این انقلاب بزرگ ... با تأییدات غیبی الهی پیروز گردید» [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۲۱: ۴۰۱].

بر اساس نگرش توحیدی امام پیوند دین و دنیا جدایی‌ناپذیر است. بدین معنا که دین تنها برای سعادت اخروی انسان نازل نشده است بلکه سعادت و تدبیر امور دنیوی انسان را نیز دربرمی‌گیرد. لذا عقل و شرع نه تنها تنافی و مغایرتی با یکدیگر ندارند بلکه مکمل و مدد رسان یکدیگر می‌باشند. لذا نگاه امام خمینی به مسائل این دنیا، نگاهی اجتماعی است نه فردگرایانه. عرفان او عرفان سیاسی - اجتماعی است و فقه او توأمان ناظر بر مسائل فردی و اجتماعی می‌باشد. از نگاه او جدایی دین از سیاست یا دین از تدبیر امور دنیوی، یا از سر جهل و بی‌خبری است یا بر اثر توطئه استعماری است<sup>۱</sup> [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۲۱: ۴۰۱].

۱. رجوع شود به آثار سیاسی - اجتماعی امام خمینی همچون کشف اسرار، ولایت فقیه و صحیفه امام.

## انسان‌شناسی امام خمینی

در نگاه هستی‌شناسانه امام، انسان عصارهٔ خلقت است و از چنان ابعاد وجودی برخوردار است که خود را به مراتب مافوق طبیعت می‌رساند. از دید وی انسان اسم اعظم الهی است و عالم صغیر و عصارهٔ هستی است [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۸: ۳۲۵]. از این منظر انسان تنها موجود جامع در میان موجودات است که برای تعالی بخشیدن به ابعاد و مراتب وجودی خود نیازهایی دارد. ضرورت بعثت انبیاء برای انسان که محتاج تهذیب نفس و تکمیل بُعد معنوی و همچنین تدبیر امور دنیوی است، از همین جا ثابت می‌گردد. از دید امام خمینی انسان موجودی است دو بُعدی و دارای فطرتی است کمال‌جو. به بیان دیگر، انسان خلاصه و محور کائنات می‌باشد و همه تلاش و بحث انبیاء برای تعالی و تکامل معنوی انسان بوده است:

اصلاً موضوع بحث انبیاء انسان است. همه انبیاء از آدم تا خاتم موضوع بحث‌شان انسان است، به چیز دیگر هیچ فکر نمی‌کنند؛ به انسان فکر می‌کنند برای اینکه همه عالم هم خلاصه‌اش همین انسان است... انسان اگر درست بشود، همه چیز عالم درست می‌شود [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۰: ۶۷-۶۸].

در این بینش، انسان کمال‌جو دارای اراده‌ای بس بزرگ و شکنندهٔ سدها و موانع است. انسان موجودی است که به جهاد اکبر (مبارزه با نفس) و جهاد اصغر (مبارزه با موانع تکامل انسانها) می‌پردازد. فطرت انسان با ظلم و بی‌عدالتی در ستیز است. زیرا این فطرت از سرشت و ذات باری تعالی نشأت گرفته است و از همین روست که «رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند».

## رویکرد سیاسی امام خمینی

از دیدگاه امام خمینی سیاست هیچ‌گاه لاقضاء و بی‌تعهد نیست. وی مبنای سیاست را عقل و عدل و جهت و هدف آن را اصلاح جامعه و جلوگیری از مفاسد می‌داند:

... [سیاست یعنی] اجرای قوانین بر معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستمگری و حکومت جائزانه و بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشا و انواع کجروی‌ها و آزادی بر معیار عقل و عدل... و سیاست و راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۲۱: ۴۰۵].

بنابراین، نگاه امام به سیاست یک نگاه معنوی بر اساس جهان‌شناسی الهی است و حتی بعثت انبیا و رسول گرامی اسلام (ص) را بر اساس اهداف معنوی سیاست تفسیر و تحلیل می‌نماید. «... پیغمبر اکرم (ص) مبعوث شد که سیاست امت را متکفل باشد» [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۳: ۴۳۱]. در جای دیگر می‌فرماید: «... [پیغمبر] تمام عمرش را صرف کرد در سیاست اسلامی...» [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۵: ۱۱].

امام خمینی حتی اعمال حج را که در نگاه اکثریت دانشمندان دین‌مدار یک حرکت عرفانی و عبادی است، بر اساس تعریفی که ذکر شد، کاملاً سیاسی می‌داند و اعلام برائت از مشرکین را جوهر حج دانسته و حج بی‌برائت را حج نمی‌داند [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۲۱: ۷۸]. و همچنین می‌فرماید: «سیاست حج، سیاستی نیست که ما درست کرده باشیم، حج سیاست اسلامی است» [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۹: ۳۱۹].

با استفاده از تعریفی که امام از سیاست ارائه داده است و آن را جوهره حرکت انبیا برای اصلاح جامعه بشری اعلام نموده است، به بخش دیگری از تفکر وی در ارتباط با عملی ساختن و اجرایی کردن سیاست در جامعه می‌پردازیم. در این قسمت نیز امام در میان فقهای سلف یک نظریه نادر ارائه کرده‌اند و آن ایجاد حکومت دینی در عصر غیبت است. امام با استناد به سیره نبوی و علوی حکومت را عدل سیاست دانسته و آن را امری ثابت و همیشگی از باب اصلاح جامعه اعلام می‌دارد:

«... مسأله، مسأله حکومت است، مسأله، مسأله، مسأله سیاست است، حکومت عدل سیاست است، تمام معنای سیاست است... این سیاست و این حکومتی که صجین با سیاست است، در روز عید غدیر برای حضرت امیر ثابت شد» [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۲۰: ۱۱۳].

در نگاه علمای سلف آنان که از خود رویکرد سیاسی نسبت به رویدادهای اجتماعی و حکومتی نشان می‌دادند عموماً هدف و وظیفه خود را امر به معروف و نهی از منکر اعلام می‌داشتند و اساساً تأسیس حکومت را نه تنها وظیفه خود ندانسته بلکه از شؤون معصوم<sup>(ع)</sup> می‌دانستند و پا نهادن و خروج از دایره امر به معروف و نهی از منکر را جایز نمی‌دانستند.<sup>۱</sup> اما امام خمینی بر اساس معرفت خاص گامی فراتر نهاده و تأسیس حکومت را هدف نهایی و غایی برای

۱. رجوع شود به: نقش علما در سیاست از نگارنده، ناشر: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

پیشبرد اهداف دین معرفی کردند. از دیدگاه وی فلسفه فقه دستوالعمل جامع و کاملی است برای حل معضلات اجتماعی و سیاسی و اساساً حکومت، فلسفه عملی فقه برای اداره جوامع بشری است: ... حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۲۱: ۲۸۹].

آخرین نظریه سیاسی علمای شیعه در تاریخ معاصر متعلق به میرزای نائینی<sup>۱</sup> صاحب رساله تنبیه الامه و تنزیه الملة می‌باشد که وی در آن ضمن دفاع از نظام سیاسی و ساختاری مشروطه، در مقایسه با سایر نظامهای موجود، برخلاف امام خمینی، هرگز چنین تصویر و رسالتی از اسلام به دست نمی‌دهد.<sup>۲</sup> امام خمینی با چنین نگاهی به سیاست و حکومت، شرایط پیشوا و رهبری حکومت را بر اساس جهان‌بینی و معرفت دینی خود برمی‌شمارد و مطالبی را بیان می‌دارد که یادآور سیره امام علی<sup>(ع)</sup> و نظریات آن امام علوی است. وی در فرازی طولانی گفته است:

اساساً حکومت کردن و زمامداری در اسلام یک تکلیف و وظیفه الهی است که یک فرد در مقام حکومت و زمامداری، گذشته از وظایفی که بر همه مسلمین واجب است، یک سلسله تکالیف سنگین دیگری نیز بر عهده اوست که باید انجام دهد. حکومت و زمامداری در دست فرد یا افراد، وسیله فخر و بزرگی بر دیگران نیست که از این مقام بخواهد به نفع خود حقوق ملتی را پایمال کند. هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و به او انتقاد کند و او باید جواب قانع‌کننده بدهد و در غیر این صورت، اگر بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد - خود بخود - از مقام زمامداری معزول است و ضوابط دیگری وجود دارد که این مشکل را حل می‌کند [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۵: ۴۰۹].

۱. از یاران و همفکران آخوند خراسانی، رهبر فکری و سیاسی انقلاب مشروطیت ایران.

۲. رجوع شود به رساله مذکور، همچنین به کتاب تمییح و مشروطیت اثر زنده‌یاد دکتر عبدالهادی حائری.

## نتیجه‌گیری

با نگاهی به آنچه که گذشت درمی‌یابیم نقش شخصیت در تاریخ از دیدگاه دو جریان فکری الهیون و مادیون هر دو از اهمیت خاص و ویژه برخوردار بوده به گونه‌ای که دریافت مشترک نهایی بین آن دو نحله را می‌توان مشاهده نمود.

همان‌طور که اشاره شد در دیدگاه متفکرانی همچون شهید صدر، مطهری و علامه جعفری انسان به خودی خود موضوعیت داشته و خداوند در او استعداد و ظرفیتهای رو به کمال تعیبه نموده است که گاهی از آن به عنوان نبوغ، هوش و فطرت متعالی نام برده شده است. در چنین دیدگاهی ماده تحولات تاریخی، همان ضرورتها و احتیاجات و شرایط اجتماعی جامعه‌ای است که با ظهور رهبری هوشمند و «فرصت‌شناس» و آگاه و بصیر نسبت به تحولات و نیازهای جامعه مدیریت انقلاب را بر عهده می‌گیرد. اما آنچه در عمل و در حوزه انقلاب اسلامی ایران رخ داد علاوه بر ابعادی که از سوی دو نحله فکری برای رهبری انقلاب ترسیم شده بود یعنی تکیه بر توانمندیهای ذاتی و فطری رهبر و پیوند آن با نیازهای اجتماعی و شرایط تاریخی به گونه‌ای که هر دو عامل در یک پیوند ناگسستی می‌توانند موجد و موجب انقلاب گردند. علاوه بر آن، شخصیت و تفکر دینی امام خمینی و اساساً جهان‌شناسی و انسان‌شناسی ویژه او چنان تواناییها و قابلیت‌هایی را در وی ایجاد نمود که در اندیشه او حرکت و تحول در ابعاد فردی و اجتماعی یک پیکره را تشکیل می‌داد و بر این اساس او نتیجه می‌گرفت که اصولاً جهت قیام چه فردی و چه اجتماعی بایستی جهتی الهی و برای خدا باشد و در چنین صورتی، هیچگاه شکست متصور نیست و در هر حالتی پیروزی برقرار است. اینگونه بود که این دیدگاه اثرزی عظیمی را در ملتی به ستوه آمده از ظلم و جهل ایجاد کرد و چنین بود که انقلاب اسلامی ایران، «معجزه قرن» نامیده شد.

## منابع

- امام خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۱). تفسیر سوره‌حمده. چاپ ششم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، مؤسسه چاپ و نشر عروج.
- پلخانیف، گک. و. (بی‌تا). نقش شخصیت در تاریخ. ترجمه خلیل ملکی. تهران: انتشارات صدا.
- جعفری، محمد تقی. (بی‌تا). نقش شخصیتها در تاریخ. اصفهان: نشریه مسجد امام علی (ع).

- شجاعی زند، علیرضا. (۱۳۸۲). *برهه انقلابی در ایران*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، مؤسسه چاپ و نشر عروج.
- *صحیفه امام*. (۱۳۷۸). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- صدر، سید محمدباقر. (بی تا). *سنت‌های تاریخ در قرآن*. ترجمه سید جمال موسوی اصفهانی قم: انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین).
- فرکو، میشل. (۱۳۷۹). *ایران روح یک جهان بی روح*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان دیده. چاپ سوم. تهران: نشر نی.
- کار، نی. ایچ. (۱۳۷۸). *تاریخ چیست؟ ترجمه حسن کامشاد*. چاپ پنجم. تهران: انتشارات خوارزمی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۵). *جاهه و تاریخ*. چاپ نهم. تهران: انتشارات صدرا.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸). *فلسفه تاریخ*، ۲ جلدی، چاپ دهم، تهران: انتشارات صدرا.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی